

2. Samuel 2

Persian Standard Bible of 1895 (Old Persian)



- 1 و بعد از آن واقع شد که داود از خداوند سؤال نموده، گفت: «آیا به یکی از شهرهای یهودا برآیم؟» خداوند وی را گفت: «برآی.» داود گفت: «کجا برآیم؟» گفت: «به حَبْرُون.»
- 2 پس داود به آنجا برآمد و دو زنش نیز آخینوعَم یَزْرَعِیلِیه و اِیجایِل زن نابال کَرْمَلِی.
- 3 و داود کسانی را که با او بودند با خاندان هر یکی بُرد، و در شهرهای حَبْرُون ساکن شدند.
- 4 و مردان یهودا آمده، داود را در آنجا مسح کردند، تا بر خاندان یهودا پادشاه شود. و به داود خبر داده، گفتند که «اهل یابیش جُلعاد بودند که شاول را دفن کردند.»
- 5 پس داود قاصدان نزد اهل یابیش جُلعاد فرستاده، به ایشان گفت: «شما از جانب خداوند مبارک باشید زیرا که این احسان را به آقای خود شاول نمودید و او را دفن کردید.
- 6 و الاّ ن خداوند به شما احسان و راستی بنماید و من نیز جزای این نیکویی را به شما خواهم نمود چونکه این کار را کردید.
- 7 و حال دستهای شما فَوّی باشد و شما شجاع باشید زیرا آقای شما شاول مرده است و خاندان یهودا نیز مرا بر خود به پادشاهی مسح نمودند.»
- 8 اما اَئبیر بن نیر سردار لشکر شاول، اِیشْبُوشَت بن شاول را گرفته، او را به مَحْنایم بُرد.
- 9 و او را بر جُلعاد و بر آشوریان و بر یَزْرَعِیل و بر افرایم و بر بنیامین و بر تمامی اسرائیل پادشاه ساخت.
- 10 و اِیشْبُوشَت بن شاول هنگامی که بر اسرائیل پادشاه شد چهل ساله بود، و دو سال سلطنت نمود، اما خاندان یهودا، داود را متابعت کردند.
- 11 و عدد ایامی که داود در حَبْرُون بر خاندان یهودا سلطنت نمود، هفت سال و شش ماه بود.
- 12 و اَئبیر بن نیر و بندگان اِیشْبُوشَت بن شاول از مَحْنایم به جَبْعُون بیرون آمدند.
- 13 و یوآب بن صَرُویّه و بندگان داود بیرون آمده، نزد برکه جَبْعُون با آنها ملتی شدند، و اینان به این طرف برکه و آنان بر آن طرف برکه نشستند.
- 14 و اَئبیر به یوآب گفت: «الاّ ن جوانان برخیزند و در حضور ما بازی کنند.» یوآب گفت: «برخیزید.»
- 15 پس برخاسته، به شماره عبور کردند، دوازده نفر برای بنیامین و برای اِیشْبُوشَت بن شاول و دوازده نفر از بندگان داود.
- 16 و هر يك از ایشان سر حریف خود را گرفته، شمشیر خود را در پهلویش زد، پس با هم افتادند. پس آن مکان را که در جَبْعُون است، خَلَقَت هَصُّوْریم نامیدند.
- 17 و آن روز جنگ بسیار سخت بود و اَئبیر و مردان اسرائیل از حضور بندگان داود منهزم شدند.
- 18 و سه پسر صَرُویّه، یوآب و اَبیشای و عَسائیل، در آنجا بودند، و عَسائیل مثل غزال برّی سبک پا بود.

19 و عسائیل، اَبْنیر را تعاقب کرد و در رفتن به طرف راست یا چپ از تعاقب اَبْنیر انحراف نورزید.

20 و اَبْنیر به عقب نگریسته، گفت: «آیا تو عسائیل هستی؟» گفت: «من هستم.»

21 اَبْنیر وی را گفت: «به طرف راست یا به طرف چپ خود برگرد و یکی از جوانان را گرفته، اسلحہ او را بردار.» اما عسائیل نخواست که از عقب او انحراف ورزد.

22 پس اَبْنیر بار دیگر به عسائیل گفت: «از عقب من برگرد. چرا تو را به زمین بزنم؟ پس چگونه روی خود را نزد برادرت یوآب برافرازم؟»

23 و چون نخواست که برگردد، اَبْنیر او را به مُؤَخَّر نیز[] خود به شکمش زد که سر نیزه از عقبش بیرون آمد و در آنجا افتاده، در جایش مُرد. و هر کس که به مکان افتادن و مُردن عسائیل رسید، ایستاد.

24 اما یوآب و ایبشای، اَبْنیر را تعاقب کردند و چون ایشان به تَلِّ اُمّه که به مقابل جیح در راه بیابان جَبْعُون است رسیدند، آفتاب فرو رفت.

25 و بنی‌بنیامین بر عقب اَبْنیر جمع شده، یك گروه شدند و بر سر یك تل ایستادند.

26 و اَبْنیر یوآب را صدا زده، گفت که «آیا شمشیر تا به ابد هلاک سازد؟ آیا نمی‌دانی که آخر به تلخی خواهد انجامید؟ پس تا به کی قوم را امر نمی‌کنی که از تعاقب برادران خویش برگردند.»

27 یوآب در جواب گفت: «به خدای حی قسم اگر سخن نگفته بودی، هر آینه قوم در صبح از تعاقب برادران خود برمی‌گشتند.»

28 پس یوآب کرّتا نواخته، تمامی قوم ایستادند و اسرائیل را باز تعاقب ننمودند و دیگر جنگ نکردند.

29 و اَبْنیر و کسانش، تمامی آن شب را از راه عَرَبه رفته، از اُرْدُن عبور کردند و از تمامی یثرون گذشته، به مَحْنایم رسیدند.

30 و یوآب از عقب اَبْنیر برگشته، تمامی قوم را جمع کرد. و از بندگان داود سوای عسائیل نوزده نفر مفقود بودند.

31 اما بندگان داود، بنیامین و مردمان اَبْنیر را زدند که از ایشان سیصد و شصت نفر مردند.

32 و عسائیل را برداشته، او را در قبر پدرش که در بیت‌لحم است، دفن کردند و یوآب و کسانش، تمامی شب کوچ کرده، هنگام طلوع فجر به حَبْرُون رسیدند.